

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۱، ش ۲ (پیاپی ۲۳)، پاییز ۱۳۹۹

صص: ۲۷-۱۱

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

بررسی اشعار عاشقانه فروغ فرخزاد بر اساس نظریه‌ی عشق رابرت جی استرنبرگ

فاطمه بهار چتنی

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

دکتر کورس کریم‌پسندی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

چکیده

با بررسی اشعار عاشقانه‌ی فروغ فرخزاد در می‌یابیم که عنصر عشق، محرکی است که به طور ناخودآگاه، ساحت بیرونی و درونی او را نشان می‌دهد؛ لذا با توجه به ساحت بیرونی و تمایلات تنانی، نوع نگرش فروغ به عنصر عشق، زمینی و فرودین می‌باشد که عنصر شوریدگی بر دو عنصر صمیمیت و تعهد می‌چربد. از طرف دیگر با توجه به ساحت درونی و ارضاء حس همسری و عواطف زنانگی، نوع نگاه فروغ به عنصر عشق، آسمانی و متعالی می‌باشد که عنصر صمیمیت و تعهد بر شوریدگی غالب می‌آید.

از این رو نویسندگان این مقاله سعی دارند با توجه به بسامد بالای واژه عشق و مشتقات آن در آثار فروغ به روش تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای به بررسی اشعار عاشقانه‌ی او بر اساس نظریه مثلث عشق استرنبرگ و با کار بست سه مؤلفه: شوریدگی، صمیمیت و تعهد عشق بپردازند. البته برآیند مقاله حاکی از این است که بر اساس نظریه‌ی عشق استرنبرگ، فروغ با توجه به موقعیت‌های مختلف زندگی، نتوانسته تعادل و توازنی بین سه عنصر شوریدگی، صمیمیت و تعهد عشق برقرار کند؛ لذا در دست‌یابی به عشق آرمانی (عشق کامل) ناموفق بود.

واژگان کلیدی: فروغ فرخزاد، استرنبرگ، نظریه‌ی عشق، شوریدگی، صمیمیت، تعهد

۱- مقدمه

با تأمل و تدبیر در آثار شاعران و نویسندگان و مطالعه زندگی آنان می‌توان به این نکته پی برد که سروده‌ها و نوشته‌هایشان برگرفته از حالات روحی و روانی آنان در خلال زندگی و حوادث و اتفاقاتی است که در این مسیر پشت سر می‌گذارند. لذا زندگی پر هیجان و پردرد خالق اثر می‌تواند، انگیزه‌ای برای سرودن اشعاری سرشار از اندوه یا تراژیک و بالعکس، داشتن روزهای شاد و فارغ از درد و رنج می‌داند دلیل شاعر یا نویسنده برای خلق آثاری طربناک و نشاط آور باشد. چنان که شاعر درباری سبک خراسانی که در فضای مرفه دربار می‌زیست او را به سرودن از شادی‌های زندگی و شاد خواری سوق می‌داد:

شادزی با سیاه چشمان شاد	که جهان نیست جز فسانه و باد
زآمده شادمان بباید بود	وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن جعد موی غالیه بوی	من و آن ماه روی حورنژاد ...
باد و ابرست این جهان فسوس	باده پیش آر هر چه بادا باد

(رودکی، ۱۳۷۶: ۳۷)

در نقطه‌ی مقابل، محنت و رنج فردی و اجتماعی شاعر سبک معاصر از وی فردی درونگرا و انفسی ساخته و انگیزه‌ی سرودن اشعاری مالا مال از غم و غصه را در وی بیدار می‌ساخت:

آن روزها رفتند/ آن روزهای خوب/ آن روزهای سالم سرشار/ آن آسمان‌های پر از پولک/
آن شاخساران پراز گیلان ... (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۲۸۹)

حال با تعمق در زندگی فروغ فرخزاد می‌توان به این نکته پی برد که از شاعران به نام معاصر و یکه تاز در بیان درونی ترین احساسات شاعرانه خود در آثارش می‌باشد که «در یک مقیاس جهانی، مدرن ترین و امروزی ترین شاعر و از معدود روشنفکران ما به شمار می‌رود که به اندیشه‌ی انسان مدرن تعلق دارد.» (حقوقی، ۱۳۸۴: ۵۵) لذا می‌توان بازتاب زندگی پرفراز و نشیب و آکنده از رنج و درد عشق را به وضوح در شعرهایش مشاهده نمود. در واقع شعر فروغ، تراژدی غم انگیزی از زندگی عاشقانه اوست. او در سراسر زندگیش عاشق بوده است؛ عشق توأم با خرسندی و ناخرسندی و یا عشقی که در هاله‌ای از ابهامات شاعر از هستی و جهان درون خود حاصل می‌شود:

.... و زخم‌های من همه از عشق است/ از عشق، عشق، عشق/ من این جزیره‌ی سرگردان
را / از انقلاب اقیانوس/ و انفجار کوه گذر داده‌ام / و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود/

که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد... (فرخ زاد، ۱۳۷۹: ۴۲۸-۴۲۹)

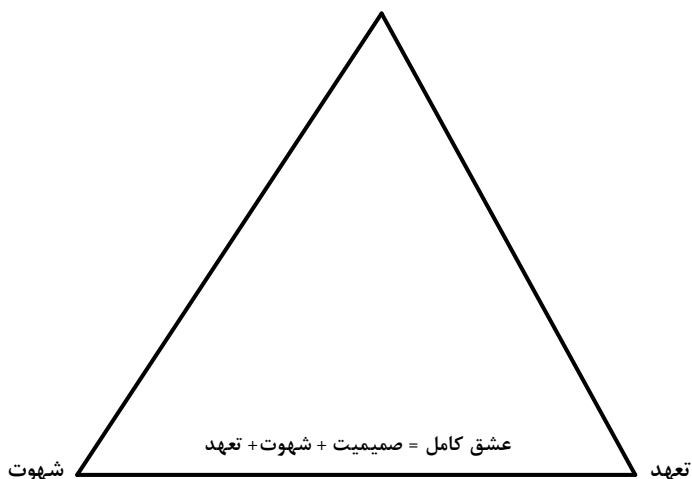
از طرف دیگر مقوله‌ی عشق که در آثار شاعران به وفور از آن سخن گفته‌اند، رابطه‌ی تنگاتنگ با علم روان‌شناسی دارد؛ از این رو به پژوهشگران هر دو عرصه، به ویژه ادبیات فارسی این امکان را می‌دهد که آثار منظوم و منثور شاعران و نویسندگان توانای فارسی زبان را از دیدگاه روان‌شناسان مشهور دنیا، مورد بررسی و تحلیل قرار دهند.

از این رو یکی از موضوعات مورد بحث در روان‌شناسی و ادبیات فارسی، موضوع عشق و حالات و مراتب آن می‌باشد. از دیدگاه روان‌شناسان مثبت‌گرا، عشق از نیازهای درونی هر فرد، محسوب می‌شود که «تلاش برای درک و شناخت عشق، تلاشی عبث و توان فرساست؛ چرا که هر انسانی برداشت خاص خود را از عشق دارد و برداشت هیچ دو انسانی کاملاً یکسان نیست.» (استرنبرگ، ۱۳۹۶: ۲۶)

بنابراین با توجه به برجستگی موضوع عشق در آثار فروغ، ما در این مقاله برآنیم که اشعار عاشقانه او را بر اساس نظریه روان‌شناسی عشق رابرت استرنبرگ بررسی و تحلیل نماییم. استرنبرگ با نفوذترین نظریه روان‌سنجی را برای عشق به نام نظریه چند عاملی یا فرضیه «مثلث عشق» بیان کرده است که بر اساس آن «عشق می‌تواند ترکیبی از سه مؤلفه: صمیمیت، شوریدگی (شهوة) و تعهد (ازدواج) باشد.» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۰: ۲۷۳)

در شکل زیر مثلث عشق پیشنهاد شده از سوی رابرت استرنبرگ نشان داده شده است:

صمیمیت



شکل آرمانی عشق (عشق کامل) ترکیبی از این سه مؤلفه است. در صورت فقدان هر یک از این سه مؤلفه، عشق حاصله در مرتبه‌ای پایین‌تر از عشق کامل به وجود خواهد آمد. البته میزان هر کدام در افراد مختلف، متفاوت است.

فرضیه‌های تحقیق:

- ۱- بازتاب عشق در اشعار فروغ فرخزاد نمایان است.
- ۲- به نظر می‌رسد سه مؤلفه (صمیمیت، شهوت و تعهد) که در سه رأس مثلث عشق رابرت استرنبرگ وجود دارد، در اشعار فروغ فرخزاد نیز قابل مشاهده است.
- ۳- حدس می‌زنیم سه عنصر (صمیمیت، شهوت و تعهد) در زندگی فروغ و اشعارش، تاثیر چشمگیری داشته است.

سئوالات تحقیق

- ۱- آیا اشعاری با محوریت عشق در دیوان فروغ، بازتاب فراوانی دارد؟
 - ۲- آیا با دقت در اشعار فروغ فرخزاد، برای هر یک از عناصر عشق مطرح شده در نظریه مثلث عشق استرنبرگ می‌توان نمونه و شواهدی یافت؟
 - ۳- آیا تأثیر عدم وجود هر یک از مؤلفه‌های سه گانه عشق استرنبرگ در زندگی فروغ، موجب انعکاس آن در اشعار وی شده است؟
- اهداف تحقیق:

- ۱- شناسایی اشعار عاشقانه فروغ فرخزاد و تحلیل و بررسی آن طبق نظریه عشق استرنبرگ.
- ۲- شناسایی و بررسی هر یک از عناصر (صمیمیت، تعهد و شهوت) مثلث عشق استرنبرگ در اشعار فروغ فرخزاد.
- ۳- بررسی ارتباط هر کدام از مؤلفه‌های سه گانه عشق در اشعار فروغ فرخزاد.
- ۴- بررسی وجود یا عدم وجود عناصر عشق در اشعار فروغ و تحلیل آن از دیدگاه استرنبرگ.

پیشینه‌ی تحقیق:

درباره‌ی پیشینه‌ی این تحقیق باید گفت با توجه به بررسی‌های انجام شده، مقاله‌ای مستقل با عنوان «بررسی اشعار عاشقانه فروغ فرخزاد بر اساس نظریه عشق رابرت جی استرنبرگ» تألیف نشده است. فقط مقاله‌ای با عنوان «بررسی تقابل عشق و مرگ در ساختار شعر فروغ فرخزاد» توسط اسد آبشیرینی در فصلنامه شعر پژوهی (بوستان ادب)

دانشگاه شیراز، دوره ۹، شماره ۲، شماره پیاپی ۳۲، تابستان ۱۳۹۶ به چاپ رسیده است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- نظریه مثلث عشق استرنبرگ

عشق، عشق، عشق. کلمه‌ای است که هرگز از زبان شاعران و نویسندگان نمی‌افتد. کلمه‌ای است که از آثار قدما گرفته تا روان شناسی امروز درباب ماهیت و تعریف آن سخن‌ها گفته‌اند. اصولاً «هیچ نکته‌ای، نکته دیگری را تبیین نمی‌کند، مگر این که باریک‌تر و دقیق‌تر از آن باشد. نکته‌ای باریک‌تر از عشق نیست. پس چیست که بتواند آن را شرح دهد.» (ارنست، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۳۱) شاید قدیمی‌ترین تعریف از آن افلاطون فیلسوف باشد که عقیده دارد «عشق، آدمیان را به هم می‌پیوندد؛ به دریاها آرامش و صفا می‌بخشد. عشق ما را از بیگانگی می‌رهاند و در میان ما تخم انس و الفت می‌پراکند و آمیزش ما را با یکدیگر تحت نظام و قاعده در می‌آورد و ...» (افلاطون، ۱۳۳۷: ۴۴۶) از این رو در باب ماهیت عشق از آن رو که برخاسته از حالات روحی و روانی فرد است- هیچ نظریه مشترک و عموماً پذیرفته شده‌ای وجود ندارد.

حال یکی از عمده‌ترین نظریه‌های عشق، توسط رابرت جی استرنبرگ ارائه شده است. استرنبرگ در سال ۱۹۸۷ نظریه‌ای را ارائه داد که در آن عشق را به شکل یک مثلث تصور کرد. از نگاه استرنبرگ، مثلث عشق دارای سه مؤلفه است: شوریدگی (شهوت)، صمیمیت و تعهد (ازدواج) که سه ضلع این مثلث را تشکیل می‌دهند. چنانچه این سه عنصر در کنار هم و به عنوان مکمل یکدیگر در افراد وجود داشته باشند، بهترین نوع عشق را به وجود خواهند آورد. «به رغم این سیر تکاملی عشق ورزی که ضمن آن شور رمانتیک به تدریج به احساس دلبستگی عمیق تبدیل می‌شود، این سه مدار مغزی شهوت، عشق رمانتیک و دلبستگی (صمیمیت) می‌توانند به اشکال مختلف با هم تلفیق شوند.» (فیشر، ۱۳۹۷: ۱۲۷)

۲-۱-۱- شوریدگی یا شهوت

شهوت، عنصر احساسی عشق است. «ماهیت شیمیایی عشق رمانتیک، موجد قوی‌ترین انگیزه طبیعت است. این ارتباط شیمیایی میان پدیده عشق رمانتیک و شهوت، جنبه‌ای تکاملی دارد. در هر حال اگر عشق رمانتیک پدید آمده باشد تا برانگیزاننده نیاز به حشر و نشر با شخصی خاص شود، باید موجد انگیزه برقراری ارتباط جنسی با این محبوب نیز بشود.» (همان: ۱۱۸) به تعبیر دیگر لذت جنسی، توأمان با عشق است و به عقیده فروید «لذت جنسی بدون عشق، فقط برای لحظه کوتاهی می‌تواند فاصله دو انسان را از میان

بردارد. « (کجبا، ۱۳۷۸: ۶۰) بنابراین یک رأس نظریه‌ی مثلث عشق استرنبرگ در قالب شهوت و غریزه جنسی و لذت حاصل از اشباع آن نمایان می‌شود.

۲-۱-۲- صمیمیت

یکی دیگر از ارکان اساسی مثلث عشق استرنبرگ، عنصر صمیمیت می‌باشد. صمیمیت، عبارت است از احساس محبت و اظهار آن. افراد به پیوند، وابستگی و حفظ روابط صمیمانه نیاز دارند. همچنین «صمیمیت یک عامل اساسی است که روابط بین فردی بر مبنای آن قرار دارد. صمیمیت، جنبه هیجانی و عاطفی دارد و نوعی احساس گرمی، محبت، نزدیکی، مرتبط بودن و در قید و بند طرف مقابل بودن را در فرد ایجاد می‌کند.» (مهندس، ۱۳۹۵: ۴)

۲-۱-۳- تعهد (ازدواج)

تداوم صمیمیت و ایجاد رابطه‌ای سالم، مستلزم تعهد دو طرفه است. تعهد در طرفین این امکان را به آنها می‌دهد که صمیمیت خود را در طول زندگی مشترک به یکدیگر ثابت کرده و از محبتی دائمی برخوردار گردند. لذا اهمیت تعهد در رابطه صمیمی و عمیق انکارناپذیر است.

از نظر استرنبرگ سه بُعد عشق به ندرت در فردی به طور مساوی جمع می‌شوند، میزان وجود هر کدام از ابعاد روابط عاشقانه، متفاوت است. از لحظه ترکیب سه بُعد عشق، هفت نوع عشق دیگر به وجود می‌آید که عبارتند از:

۱- تمایل = صمیمیت (دوستی خالصانه بدون هوس یا تعهد دراز مدت)

۲- عشق رمانتیک یا خیال انگیز = صمیمیت + هوس (عاشقان از نظر جسمی و عاطفی مجذوب یکدیگرند اما بدون تعهد)

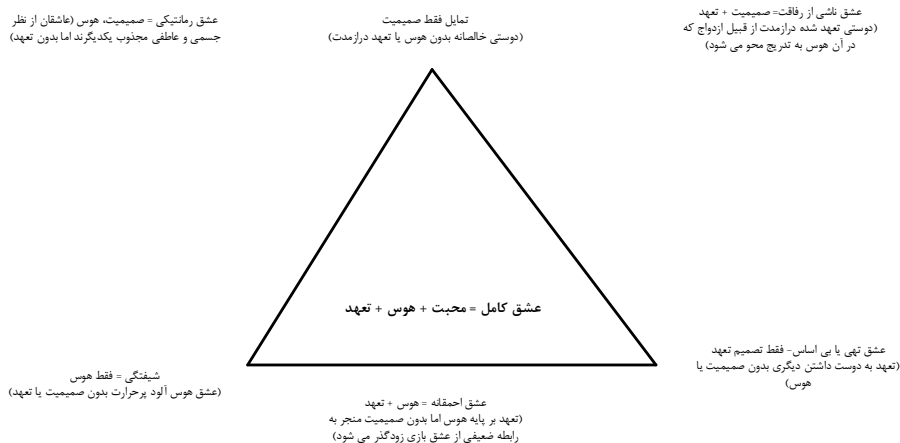
۳- شیفتگی = فقط هوس (عشق هوس آلود پر حرارت بدون صمیمیت یا تعهد)

۴- عشق احمقانه = هوس + تعهد (تعهد بر پایه هوس اما بدون صمیمیت منجر به رابطه ضعیفی از عشق بازی زودگذر می‌شود)

۵- عشق تهی یا بی اساس = فقط تصمیم تعهد (تعهد به دوست داشتن دیگری بدون صمیمیت یا هوس)

۶- عشق ناشی از رفاقت = صمیمیت + تعهد (دوستی تعهد شده دراز مدت از قبیل ازدواج که در آن هوس به تدریج محو می‌شود).

۷- عشق کامل = صمیمیت + هوس + تعهد (یک عشق کامل)



۲-۲- سه مؤلفه عشق استرنبرگ در اشعار فروغ فرخزاد

با دقت در اشعار فروغ فرخزاد می‌توانیم ردپای عشق را در جای جای آن بیابیم، چرا که او در تمام دوران شاعری‌اش همواره عاشق بوده است. عشق در اشعار فروغ، گاهی مرتبه‌ای زمینی و فرودین دارد و گاه مرزهای زمین را در هم شکسته و تعالی پیدا می‌کند. از این رو «زندگی و آثار فروغ چنان درهم تنیده است که جدا کردن یکی از دیگری چهره هر دو را مخدوش می‌کند. شعر فروغ از زندگیش تغذیه کرده و زندگی فروغ از شعرش.» (ساری، ۱۳۸۰: ۱۱)

اشعار فروغ، آینه تمام نمای عشق است؛ «عشقی که خود همبافت با غریزه زندگی است، عرصه را خالی نمی‌کند و پیوسته ذهن مجذوب خواننده را به تصرف تعبیر و توصیف‌های شگفت و زیبای خود در می‌آورد.» (فرخ زاد، ۱۳۸۰: ۲۶۵) فروغ با قدرت و سحر کلامش، تصاویر ناب و بدیعی از عشق را ترسیم نموده است، عشقی راستین و پاکبازانه که سبب می‌شود عاشق از وجود خود خالی شود و غرض را کنار نهد و در طی رسیدن به محبوب باشد. این خود حاکی از زندگی عاشقانه اوست، لذا می‌توانیم سه عنصر شهوت، صمیمیت و تعهد را که استرنبرگ در نظریه عشق خود، آن‌ها را در سه رأس مثلث قرار داده است، به وضوح در آثار فروغ ببینیم و مورد بررسی قرار دهیم.

۲-۲-۱- صمیمیت

چنان که گفته شد صمیمیت، عبارت است از احساس محبت و اظهار آن. هم چنین اظهار «علاقه، همدلی، غمخواری، مراقبت و مسئولیت نسبت به فردی که شخص او را

دوست دارد.» (استرنبرگ، ۱۳۹۶: ۱۳۴) لذا این بُعد از عشق در اشعار فروغ به فراوان یافت می‌شود که برانگیزاننده‌ی زیباترین و درونی‌ترین تجلیات و هیجانات عاطفی و احساسی شاعر نسبت به معشوق خود است:

در دل چگونه یاد تو می‌میرد / یاد تو آن خزانه دل انگیز است / کاورا هزار جلوه رنگین است. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۱۷)

فروغ، بی‌پروا از عشق و آن چه در دل دارد؛ سخن می‌گوید و صمیمیت و تعلق خاطر خویش را نسبت به معشوقش ابراز می‌کند. در واقع شعرهای عاشقانه فروغ جلوه‌ای دیگر از تجلیات عاطفی او هستند. فرخ زاد در عاشقی، سیری کمالی طی کرده و از عشق کودکانه به تفسیری انسانی از عشق رسیده است. عواطف عاشقی فروغ، در آغاز کار، چارچوب محدودی دارند و به حال و تمناهای فردی او ختم می‌شوند، اما فروغ در کوتاه زمان جهش می‌کند و به سمت دنیایی عاشقانه و در عین حال انسانی پیش می‌رود. از این رو، او به عنوان زنی عاشق، احساساتش را به زبان می‌آورد و به رشته تحریر می‌کشاند. «فروغ با برجسته کردن نقش زن در اشعارش برای نخستین بار موجب مطرح شدن صدای بلند زن ایرانی در شعر معاصر می‌شود.» (بختیاری، ۱۳۹۵: ۹) او واژه «زن» را مستقیماً در شعر خود به کار می‌برد و با حس انسان دوستانه، نقش خود را به عنوان یک زن عاشق که نماینده تمام زنان سرزمین‌اش می‌تواند باشد را بازگو می‌کند:

آه من هم زنم زنی که دلش / در هوای تو می‌زند پر و بال / دوستت دارم ای خیال لطیف / دوستت دارم ای امید محال. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۱۴)

اگر بخواهیم نقش اساسی یک زن را که همسری، مادری و معشوقی است، در شعر فروغ بجوئیم، خواهیم دید که فروغ در هر سه مورد ایفای نقش نموده است؛ اما آن نقشی که برجسته‌تر است و فروغ در آن بیشتر و درخشان‌تر جلوه کرده، نقش معشوقی یا عاشق است؛ به طوری که «در سال‌هایی که هنوز از آزادی زنان حرفی در میان نبود، فروغ بیست و یک ساله در برابر همه ناسزاها و طعن‌ها و لعن‌ها چنان رفتار کرد که در خود زنی آزاد و آزاده بود.» (بختیاری، ۱۳۹۵: ۱۰) اشعار عاشقانه فروغ، قسمت اعظم دیوان او را در بر می‌گیرند. او عشق را می‌ستاید و خود را غرق در عشق و معشوق خود می‌کند. در این دسته از اشعار که مولفه یا عنصر صمیمیت نظریه مثلی عشق استرنبرگ بیشتر از دو عنصر دیگر تعهد و شهوت، جلوه گر شده است؛ فروغ گاه عشق خود را نسبت به همسرش، پرویز شاپور که در هفده سالگی در دوران ناپختگی‌اش به او پیوست را ابراز کرده، گاه و البته بیشتر عشق و علاقه فراوان خود را به معشوقش، ابراهیم گلستان ابراز می‌دارد که فروغ پس

از جدایی از پرویز شاپور با وی آشنا شده بود و در اولین شعر از مجموعه تولدی دیگر، به واسطه‌ی عشق ورزی به گلستان، استحاله‌ی درونی پیدا می‌کند و «با ضربه‌های مضطرب عشق، معشوق را به کرانه‌ای راهبر می‌گردد که شاعر را چه در حیات موقت و مجبور و چه بعد از مرگ مخلد و محتوم، دروازه‌ی سحر دیگر و طلیعه‌ی سفر دیگر و سپیده‌ی منور دیگری است که سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی است.» (حقوقی، ۱۳۸۴: ۲۳) لذا فروغ این شعر را صراحتاً برای گلستان سروده است:

همه هستی من آیه تاریکیست / که تو را در خود تکرار کنان / به سحرگاه شکفتن‌ها
و رستن‌های ابدی خواهد برد / من در این آیه ترا آه کشیدم، آه / من در این آیه تو را / به
درخت و آب و آتش پیوند زدم. (فرخ زاد، ۱۳۷۹: ۱۸۹)

با توجه به نظریه استرنبرگ باید گفت که اگر هر سه عنصر (صمیمیت، تعهد و شوریدگی) در زوج وجود داشته باشد، تبدیل به عشق کامل خواهد شد که دچار خسران و ناکامی نمی‌گردد. ولی با مطالعه زندگی فروغ و آن چه بین او با شاپور و گلستان بود، در می‌یابیم که در هیچ یک از دوران عاشقی او این سه عنصر با هم ترکیب نشده بودند و همین امر علتی برای جدایی و شکست او در زندگی مشترک و عشق بوده است. «فروغ پر احساس، نا آرام و دیوانه بود و پرویز، منطقی، حسابگر و مردی عادی بود چون همه مردان. نحوه تلقی خاصی از زندگی نداشت. البته آن‌ها نمی‌توانستند با یکدیگر کنار بیایند.» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۱۸)

از این رو ازدواج زود هنگام او دوامی نداشت و فروغ پس از سه سال زندگی مشترک در سال ۱۳۳۲ از همسرش جدا شد و این در حالی بود که او پسری کوچک داشت و از دیدار او محروم شد. در عین حال فروغ به واسطه‌ی عنصر صمیمتِ عشق، رضایت قلبی از جدایی‌اش نداشت و این امر موجب پشیمانی او در برخی مواقع می‌شد و همین موضوع او را به سرودن اشعار عاشقانه برای همسر سابقش سوق می‌داد:

پای مرا دوباره به زنجیرها ببند / تا فتنه و فریب جایم نیفکند / تا دست آهنین هوس‌های
رنگ رنگ / تبری دگر دوباره به پایم نیفکند. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۵۷)

او در جایی دیگر از همین مجموعه (اسیر) می‌گوید:
بخت اگر از تو جدایم کرده / می‌گشایم گره از بخت چه باک / ترسم این عشق سرانجام
مرا / بکشد تا به سر پرده خاک. (همان، ۴۶)

فروغ گاه خود را چنان نیازمند به عشق می‌دید که بدون آن موهبت الهی، زندگی برایش مفهومی نداشت؛ موهبتی که «با آن می‌توان ژرفای وجود دیگری را دریافت. کسی نمی‌تواند

از وجود و سرشت فرد دیگری کاملاً آگاه شود، مگر آن که عاشق او باشد. فرد می‌تواند به وسیله‌ی این عمل انسانی و روحانی، صفت‌های شخصی و الگوی رفتاری محبوب خود را به خوبی دریابد و حتی چیزی را که بالقوه در اوست و باید تبلور یابد، درک کند. « (فرانکل، ۱۳۶۷: ۳۷) لذا فروغ تمام تلاش خود را برای دست‌یابی به چنین عشقی گماشت:

این چه عشقیست که در دل دارم/ من از این عشق چه حاصل دارم/ می‌گریزی زمن و در طلبت/ بازهم کوشش باطل دارم. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۶)

فروغ در شعر «عاشقانه» از مجموعه تولدی دیگر، توصیف زیبایی از صمیمیت و دل‌بستگی در عشق دارد. فروغ در شعری تجسمی، نوع و شکل و نظم کلمات را طوری هنرمندانه انتخاب و چینش می‌کند که بر موضوع شعر (صمیمیت و دل‌بستگی) دلالت می‌کند. او با وام گرفتن از عناصر طبیعی و محیطی، هم چون: آتش، گندم زار، شاخه‌های زرین و خورشید، رابطه‌ای طبیعی میان صورت عینی و معنا برقرار می‌کند. به طوری که برای نمایاندن عنصر صمیمیت و وابستگی در عشق، بودن و زندگی با معشوق را برای دریافت حمایت عاطفی، قوی‌ترین اهرم می‌داند که او را از دردهای نازل و فرودین دنیوی نجات می‌دهد و به سمت و سوی دردهای متعالی و برین، هم چون: درد خوشبختی و سعادت می‌کشاند:

ای تپش‌های تن سوزان/ آتشی در سایه مژگان من/ ای زگندم زارها سرشارتر/ ای ززرین شاخه‌ها پربارتر/ ای در بگشوده بر خورشیدها / در هجوم ظلمت تردیدها/ با توام دیگر زردی بیم نیست/ هست اگر جز درد خوشبختیم نیست. (همان: ۲۲۷)

گاهی اوقات، نقش عنصر صمیمیت و وابستگی در عشق، آن چنان برجسته است که عشق دیگر هویتی غریزی و زمینی ندارد و «عشق محدود، بسته، منقبض و ذهنی که ناگهان در دنیای تصاویر شعر او نامحدود، باز و منبسط و عینی می‌شود. اوایی که عشق را چنان می‌سازد و عشقی که او را چنان می‌پرورد که در مسیر این تداخل و وحدت و یگانگی، اندک اندک به هیئت معبودی در می‌آید. « (حقوقی، ۱۳۸۴: ۲۳) لذا فروغ مجنون وار، ابراز علاقه و محبت به معشوق خود می‌کند:

وقتی که زندگی من دیگر/ چیزی نبود، هیچ چیز به جز یک تیک تاک ساعت دیواری/ دریافتم باید، باید، باید/ دیوانه وار دوستت بدارم. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۲۶)

از نگاه فروغ و در بُعد متکامل‌تر، عنصر صمیمیت عشق، مرزهای زمینی و فرودین دنیوی را در می‌نورد و متعالی و آسمانی می‌شود و از جنبه‌ی درونی، انگیزشی است که انسان را به دنیای الوهیت متصل می‌کند:

آیا دوباره من از پله‌های کنجکاو خود بالا خواهم رفت/ تا به خدای خوب که در پشت

بام خانه قدم می‌زند، سلام بگویم؟ (همان: ۳۲۷)

در نگاه فروغ، دوست داشتن زیبا بود و رابطه‌ی سالم عاشقانه بدان معنا بود که دو موجود انسانی، خود انگیزه‌ی عشق باشند، یکدیگر را به واسطه‌ی عنصر عشق بشناسند و به واسطه‌ی عنصر عشق دوست بدارند. فروغ آن چنان در دریای عشق غوطه ور بود که سرانجام آن برایش اهمیتی نداشت:

آری آغاز دوست داشتن است/ گرچه پایان راه ناپیداست/ من به پایان دگر نیندیشم/ که همین دوست داشتن زیباست. (همان: ۸۳)

این حالت از وابستگی و صمیمیت عشق در جای جای دیوان فروغ به چشم می‌خورد؛ از آن رو که فروغ، عاشق است و «عاشقان به شدت به محبوب خود وابسته می‌شوند، به همین دلیل وقتی در حضور معشوق نیستند، مدام از اضطراب جدایی در عذابند.» (فیشر، ۱۳۹۷: ۳۰) به گونه‌ای که این وابستگی و علاقه مفرط شاعر به معشوقش در شعر زیر نمایان است: دانی از زندگی چه می‌خواهم/ من تو باشم، پای تا سرتو/ زندگی گر هزار باره بود/ باردیگر تو، باردیگر تو. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۸۳)

۲-۲-۲- شهوت یا شوریدگی

شهوت یکی دیگر از رئوس مثلث عشق استرنبرگ را تشکیل می‌دهد. شهوت و «هوس در روابط کوتاه مدت، نقش تعیین کننده را به عهده دارد.» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۶: ۲۷۳) به طوری که «وقتی انسان به تجربه دریافت که عشق جنسی، بالاترین خرسندی‌ها را ایجاد می‌کند و در نتیجه‌ی خرسندی جنسی، مظهر همه‌ی کامرانی‌ها می‌شود، به ناچار دل به این هدف سپرد که در مدار جنسی، خوشی‌های بیشتری را به دست آورد و شهوت جنسی را هسته‌ی مرکزی زندگی‌اش قرار دهد.» (فروید، ۱۳۴۳: ۲۷) از این رو «رابطه جنسی، راهی است برای تبادل دوستی و تفریح و نشاط. رابطه جنسی، تفریحی برای کسانی است که با هم رابطه دوستانه دارند، فارغ از تنش‌های عشق و انتظارات و توقعات پنهانش، می‌تواند برای یکی از طرفین یا هر دوی آن‌ها لذت بخش و شیوه خوشایندی برای شناخت یک آدم جدید باشد.» (گلاس، ۱۳۹۶: ۷۹-۷۸)

حال فروغ فرخ زاد در اشعارش، بی‌پروا از شوریدگی و شهوت سخن می‌گوید. به تعبیر روان‌شناسان از عشق جنسی، سخن می‌گوید؛ زیرا «عشق جنسی، وقتی خالص و دور از نیت‌ها و محاسبات زندگی اجتماعی باشد، شور و شوقی است به درهم آمیختن جسم و روح دو نفر و نیروی عظیمی است در تامین سلامت جسمانی و روانی نسل و نوع انسان.» (گاست، ۱۳۸۰: ۴۶) از این رو فروغ با رویکرد آزادانه و آگاهانه به عشق جنسی به زبان زنده

جاری در متن جامعه و تبدیل آن به زبان هنر، آخرین گام بزرگ را در دموکراتیزه کردن زبان شعر معاصر برداشت. بعد از فروغ، زبان شعر در فضای کاملاً دموکراتیک تنفس می‌کند. فروغ از هوس گناه آلود سخن می‌گوید؛ هوسی که «می‌خواهد هر چه بیشتر میان عاشق و معشوق نزدیکی ایجاد می‌کند، هر چه بیشتر رابطه صمیمانه برقرار کند، به طوری که عاشق، محبوب را لمس کند و در آغوش کشد.» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲) هوس گناه آلود فروغ، نتیجه جنبه انگیزشی غریزه جنسی بود که توأم با عنصر تعهد عشق نبود؛ لذا نتوانست ضامن خوشبختی او شود:

در عطر بوسه‌های گناه آلود/ رویای آتشین تو را دیدم/ همراه با نوای غم شیرین/ در معبد سکوت تو رقصیدم. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

همان طور که گفته شد دوران آشنایی فروغ و گلستان با عشقی پرتب و تاب از جانب فروغ همراه بود. در این عشق، می‌توان گفت؛ صمیمیت هم دخیل بوده، زیرا عناصری چون: درک متقابل، ارائه و دریافت حمایت عاطفی، داشتن توجه زیاد، تجربه خوشحالی، اتکا به شخص مورد علاقه در هنگام نیازمندی و ... در آن مشهود است؛ اما تعهدی در آن که شامل تصمیم‌های خود آگاهانه و غیر خودآگاهانه‌ای می‌شود که فرد برای دوست داشتن دیگری اتخاذ و خود را متعهد به حفظ آن می‌کند، دیده نمی‌شد؛ لذا عشقی کامل و ناب را برای فروغ به ارمغان نیاورده و در نهایت با مرگ نابهنگام فروغ به ناکامی گرایید. فروغ در اشعارش، خواهان بُعد شوریدگی و شهوت عشق نیز بود. او خواهش‌های جسمانی‌اش را به واسطه اشتغالات ذهنی مثبت نسبت به معشوق خود و در قالب شعر و به کمک واژه بیان می‌کرد:

ای سراپایت سبز/ دست‌هایت را چون خاطره‌ای سوزان در دستان/ عاشق من بگذار/ و لبانت را چون حس گرم از هستی/ به نوازش‌های لب‌های عاشق من بسپار. (همان: ۲۰۸)

در جای دیگر می‌گوید:

کاش در بستر تنهایی تو/ پیکرم شمع گنه می‌افروخت/ ریشه زهد تو و حسرت من/ زین گنه‌کاری شیرین می‌سوخت. (همان: ۱۰۷)

از نظر استرنبرگ «صمیمیت و تعهد نسبی در پایدار بودن روابط از حداکثر اهمیت برخوردار است.» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۰: ۲۷۳) فروغ خود نیز اعتقاد به این دارد که عشق خالص و کامل تنها با شوریدگی و شهوت حاصل نخواهد شد، دو عنصر صمیمیت و تعهد عشق نیز بایسته است. در غیر این صورت، ثمری جز آلودن عشق به بار نخواهد آورد:

می‌توان در بستر یک مست، یک دیوانه، یک ولگرد/ عصمت یک عشق را آلود. (فرخزاد،

(۱۳۷۹: ۲۳۷)

فروغ گاه در اشعارش، ناکامی در عشق را یادآور می‌شود. فعل «بودم» در شعر زیر بیانگر این واقعیت است که فروغ از خاطره‌ای در گذشته یاد می‌کند و عشقی را ترسیم می‌کند که محور آن شوریدگی و لذت جویی بود. عشقی که فاقد عنصر تعهد بود. عشقی که کانالیزه نشده بود و در مجاری هدفمندی چون: توالد و تناسل، بقا و جاودانگی نوع انسان هدایت نشده بود؛ لذا عشقی بود بر اساس ارضاء خواسته‌های تنانی و لذات آنی:

من پیام وصل بودم در نگاهی شوخ / من سلام مهر بودم بر لبان جام/ من شراب بوسه بودم در شب مستی/ من سراپا عشق بودم کام بودم کام. (همان: ۱۵۲)

از نظر استرنبرگ «تصمیم به قطع رابطه اغلب دوجانبه نیست و جفتی که تنها مانده است در جست و جوی این است که بداند از دیدگاه دیگری، دلیل گسیختگی رابطه‌شان چیست. جفتی که عامل گسیختن رابطه بوده است، گاهی حس می‌کند که دارد دلایلی سرهم بندی می‌کند تا پاسخی برای علت شکست رابطه پیدا کند. این دلایل نه تنها برای قانع کردن جفت که برای قانع کردن خود او نیز هست؛ کسی که تنها به جا مانده است نیز ممکن است همین احساس را داشته باشد.» (استرنبرگ، ۱۳۹۶: ۵۸-۵۷)

این موضوع در مورد زندگی و افکار فروغ نیز صدق می‌کند. او در اثر عشق زودگذر و هیجانی با شاپور ازدواج می‌کند و البته این عشق و ازدواج شتابزده می‌تواند «به دلیل مسائل خانوادگی و فضای سرد و خالی از محبت خانه پدری فروغ بوده باشد که او را به دنبال جایی برای جبران این کمبودها و ناکامی‌ها کشانده و عاشق مردی ساخته که پانزده سال از او بزرگ‌تر بوده و احساسات شاعرانه او را نمی‌توانست درک کند. نگاه آن دو از زندگی بسیار متفاوت بود. فروغ همه زندگی را در شعر می‌دید در حالی که شاپور بیشتر نگاه منطقی به زندگی داشت، نه به اندازه فروغ عاطفی و رمانتیک. فروغ مجبور شد میان شعر و زندگی یکی را برگزیند. او به خاطر دلبستگی به شعر از زندگی و تنها فرزندش جدا شد و شعر برایش جفتی دیگر بود. زیرا دریچه‌ای بود که او را با هستی مرتبط می‌ساخت و چیزی بود برای توجیه بودن خود. از نگاه فروغ، شعر جزئی از زندگی بوده و هرگز نمی‌توانست خارج از دایره نفوذ تأثیراتی باشد که زندگی واقعی به انسان می‌دهد.» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۲۲-۱۵)

۲-۲-۳- تعهد (ازدواج)

مؤلفه تعهد که یکی از سه رأس مثلث عشق استرنبرگ را تشکیل می‌دهد، اهمیت بسزایی در ادامه روابط دارد؛ زیرا «آرزوی پیوند مشترک، اساس نیرومندترین کوشش بشری است، نیرویی است که نوع بشر، قبیله‌ها، خانواده‌ها و اجتماع را متحد نگه می‌دارد.» (فروغ،

۱۳۹۷: ۲۷) از این رو، چنان که گفته شد طرز نگاه فروغ به شعر و زندگی، منجر به جدایی وی از همسر و فرزند و عدم پایبندی به تعهداتی شد که لازمه زندگی مشترک است. او از اصول زندگی مشترک دست کشیده و به تنهایی و شعر پیوست. اینجاست که باید گفت تنها تعهد و ازدواج نمی‌تواند عشق آرمانی را به وجود آورد. مصداق این نظریه استرنبرگ را می‌توان در این بخش از زندگی فروغ هم به وضوح مشاهده کرد.

وجود تعهد یا عدم وجود آن در کنار دو مؤلفه دیگر (صمیمیت و شهوت) انکارناپذیر است. حضور این سه مؤلفه در کنار هم، عشق آرمانی و کامل را به ارمغان خواهد آورد. در زندگی فروغ با همسرش، تعهد وجود داشت؛ اما این تعهد بر اساس شناخت دو زوج از یکدیگر استوار نبود؛ لذا این مؤلفه در کنار رابطه جنسی تنها بخشی از عشق را شامل می‌شد؛ چرا که مؤلفه صمیمیت دو جانبه در آن دیده نمی‌شد. او در برخی اشعارش به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:

دخترک خنده کنان گفت که چیست / راز این حلقه زر / راز این حلقه که انگشت مرا /
این چنین تنگ گرفته است به بر. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۷۴)

فروغ در شعر فوق، اشاره به ازدواج و قرار گرفتن در موقعیتی جدید و رسمی می‌کند. واژه «حلقه» را که سمبل بستن عهد و پیمان برای زندگی مشترک است، مستقیماً در شعرش آورده است. او اقرار به این دارد که ازدواج و تعهد، دلیلی برای خوشبختی و سعادت نیست و ناخرسندی خود را از رابطه‌اش بیان می‌دارد و می‌گوید:

سال‌ها رفت و شبی / زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه زر / دید در نقش فروزنده او /
روزهایی که به امیدی وفای شوهر / به هدر رفته ، هدر. (همان: ۷۴)

او تعهدی را که فاقد عنصر صمیمیت و ارائه و دریافت حمایت عاطفی باشد، اسارت و بردگی می‌خواند:

وای این حلقه که در چهره او / بازهم تابش و رخسندگی است / حلقه بردگی و بندگی
است. (همان: ۷۹)

با بررسی اشعار فروغ که در ارتباط با زندگی مشترکش با پرویز شاپور سروده است و تحلیل آن بر اساس نظریه مثلثی عشق استرنبرگ، شاهد «عشقی پوچ» بین آن دو خواهیم بود. در نظریه عشق استرنبرگ، عشق پوچ (تهی) حاصل تعهد زیاد، صمیمت و محبت کم و شهوت کم می‌باشد. در عشق پوچ «رابطه جنسی در زندگی مشترک ادامه می‌یابد ولی رنگ کنترل کردن به خود می‌گیرد. یکی از طرفین یا هر دو از کنترل بیرونی استفاده می‌کنند و دیگر از عشق و محبت در زندگی مشترک خبری نیست و حالا هر یک دیگری

را برای احساس تنهایی خود سرزنش می‌کند. « (گلاسز، ۷۷۱۳۹۶) به طور معمول در عشق پوچ، رابطه بلندمدت راكد وجود دارد كه در آن زوج‌ها، رابطه‌ی هیجانی و عاطفی متقابل را از دست داده‌اند و در عین حال كه با هم زندگی می‌کنند؛ ولی تحت تاثیر عامل كنترل بیرونی، فرسنگ‌ها از هم فاصله دارند. این نوع از عشق (عشق پوچ) در زندگی فروغ و اشعارش كاملاً نمایان است:

در منی و این همه زمن جدا / با منی و دیده ات به سوی غیر / بهر من نمانده راه گفتگو /
تو نشسته گرم گفتگوی غیر. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۸۰)

از این رو ناکامی در عشق كامل (عشق آرمانی) را فریاد می‌زند و می‌گوید:
عاقبت خط جاده پایان یافت / من رسیدم زره غبارآلود / تشنه بر چشمه ره نبرد و دریغ /
شهر من گور آرزویم بود. (همان: ۱۷۸)

۳- نتیجه گیری

از این بحث می‌توان این گونه نتیجه گرفت:

قسمت اعظم سروده‌های فروغ فرخزاد، مضمونی عاشقانه دارند كه قابل انطباق با نظریه عشق استرنبرگ می‌باشد. سه مؤلفه (شهوت، صمیمیت و تعهد) كه سه رأس نظریه مثلثی عشق استرنبرگ را تشكيل می‌دهند در اشعار فروغ به وضوح نمایانند و هر کدام مؤید این موضوع هستند كه فروغ، جنبه‌های گوناگونی از عشق را در اشعارش گنجانده و از آن جا كه شعر او بازتابی روشن از زندگیش است؛ لذا زندگی فروغ، سرشار از عشق بوده است. از آن جا كه عشق كامل و آرمانی از تركيب هر سه مؤلفه، هماهنگ با هم ایجاد می‌شوند؛ می‌توان گفت فروغ در رسیدن به چنین عشقی، ناکام بوده است.

چنان كه سه مؤلفه (شهوت، صمیمیت و تعهد) به صورت ناموزون با هم تركيب شوند، شش نوع عشق دیگر به وجود خواهد آمد كه در میان آن‌ها، عشق پوچ و عشق رمانتیک در مورد فروغ و اشعارش، نمود بیشتری داشته و هر کدام به دوره‌ای خاص از زندگی وی تعلق دارند. به طوری كه عشق پوچ، بیشتر در زندگی با پرویز شاپور نمایان است و عشق رمانتیک در ارتباط با ابراهیم گلستان، نمود پیدا می‌کند.

جدول زیر بر اساس نظریه مثلث عشق استرنبرگ، انواع عشق از دیدگاه فروغ را با توجه

به

موقعیت‌های مختلف زندگی او، نشان می‌دهد:

انواع عشق	صمیمیت	شهوت	تعهد
عشق پوچ (تهی)	ضعیف	ضعیف	قوی
عشق رمانتیک	قوی	قوی	ضعیف

منابع

- ۱- ابوالقاسمی، شهنام. (۱۳۹۰). **روان‌شناسی رشد**، جلد دوم. تهران: جهاد دانشگاهی.
- ۲- ارنست، کارل. (۱۳۸۴). **مراحل عشق در ادوار آغاز تصوف ایران از رابعه تا روزبهان**، میراث تصوف. لئونارد لویزن. ترجمه: مجدالدین کیوانی. جلد اول. تهران: مرکز.
- ۳- استرنبرگ، رابرت جی. (۱۳۹۶). **قصه عشق**. ترجمه: علی اصغر بهرامی. چاپ هفتم. تهران: جوانه رشد.
- ۴- افلاطون. (۱۳۳۷). **دوره‌ی آثار افلاطون**. ترجمه: محمد حسن لطفی و رضا کاویانی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- ۵- بختیاری، محمد رضا. (۱۳۹۵). «سیمای زن در شعر و اندیشه فروغ فرخزاد». فصلنامه مطالعات ادبیات عرفان و فلسفه. دوره ۲. ش ۳.
- ۶- حقوقی، محمد. (۱۳۸۴). **فروغ فرخزاد: شعر فروغ فرخزاد از آغاز تا امروز**. چاپ نهم. تهران: نگاه.
- ۷- رودکی سمرقندی، ابوعبدالله. (۱۳۷۶). **دیوان شعر**. تصحیح: سعید نفیسی. چاپ چهارم. تهران: نگاه.
- ۸- ساری، فرشته. (۱۳۸۰). **فروغ فرخزاد**. چاپ اول. تهران: قصه.
- ۹- فرانکل، ویکتور. (۱۳۶۷). **انسان در جستجوی معنی**. ترجمه: اکبر معارفی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- فرخ زاد، پوران. (۱۳۸۰). **کسی که مثل هیچ‌کس نیست**. چاپ اول. تهران: کاروان.
- ۱۱- فرخ زاد، فروغ. (۱۳۷۹). **دیوان اشعار**. تهران: مروارید.
- ۱۲- فروم، اریک. (۱۳۹۷). **هنر عشق ورزیدن**. ترجمه: پوری سلطانی. چاپ سی و سوم. تهران: مروارید.
- ۱۳- فروید، زیگموند. (۱۳۴۳). **سه رساله درباره‌ی تئوری میل جنسی**. ترجمه: هاشم رضی. چاپ دوم. تهران: آسیا.
- ۱۴- فیشر، هلن. (۱۳۹۷). **چرا عاشق می‌شویم**. ترجمه: سهیل شمسی. چاپ سوم.

تهران: ققنوس.

۱۵- کجاف، محمد باقر. (۱۳۷۸). **روان شناسی رفتار جنسی**. چاپ اول. تهران:

روان.

۱۶- گاست، خوزه اورنگای. (۱۳۸۰). **درباره عشق**. ترجمه: سید مهدی ثریا. چاپ اول.

تهران: جوانه رشد.

۱۷- گلاس، ویلیام. (۱۳۹۶). **تئوری انتخاب**. ترجمه: علی صاحبی. چاپ چهاردهم.

تهران: سایه سخن.

۱۸- مزلو، آبراهام. (۱۳۶۷) **انگیزش و شخصیت**. ترجمه: احمد رضوانی. مشهد: آستان

قدس رضوی.

۱۹- مهندس، لیلا. (۱۳۹۵). «بررسی مفهوم عشق از دیدگاه سعدی و استرنبرگ».

دومین کنگره بین المللی توانمندسازی جامعه در حوزه علوم اجتماعی، روان شناسی و علوم

تربیتی. تهران: مرکز توانمندسازی مهارت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه.